شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

۴شنبه

سال پانزدهم
۰۵ اردیبهشت ۱۴۰۳
۱۵ شوال ۱۴۴۵
شماره ۴۲۰۱

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

- روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع رسانی
- صاحب امتیاز: شهرداری مشهد
- مدیر مسئول: سید میثم موسوی مهر
- سردبیر: سید سجاد طلوع هاشمی
- نشانی: خیابان کوهسنگی، ابتدای کوهسنگی ۱۵
- دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸ ۱-۵
- نمابر: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
- روابط عمومی: ۰۵۱ -۳۸۴۸۳۷۵۲
- شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

دمای هوای مشهد

رطوبت هوا ۴۸٪ ↑۱۴° ↓۲۴°

صبح ۱۸ ظهر ۲۳

عصر ۲۱ شب ۱۷

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۲۹:۳۶ نیمه شب شرعی ۲۲:۴۳:۳۴

غروب آفتاب ۱۸:۱۳:۱۹ اذان صبح فردا ۰۳:۱۲:۱۷

اذان مغرب ۱۸:۳۲:۳ طلوع آفتاب فردا ۰۴:۴۴:۴۰

اول شخص

عارف نهاوندی در روضه رضوی

یادی از مرحوم آیت ا... علی‌اکبر نهاوندی که شبستانی در مسجد گوهرشاد به نام او مزین شده است

امید حسینی نژاد
روزنامه نگار

آفتاب ظهر تابستان به شدت می تابید. میزان گرما آن قدر بود که همه زائرانی که در صحن های حرم بودند به سرعت خود را به رواق ها می رساندند تا از نسیم خنک و بوی عطری که به همراه این نسیم دل انگیز فضا را پر کرده بود لذت ببرند. من هم برای فرار از گرما وارد مسجد گوهرشاد شدم. در سمت راست کاشی های فیروزه ای و ایوان با ابهت مقصوره خودنمایی می‌کرد. وارد شبستان جنوبی مسجد گوهرشاد شدم. چند نفر از زائران در گوشه وکنار این شبستان نشسته بودند. من هم گوشه ای را انتخاب کردم و نشستم. هنوز چند دقیقه ای نگذشته بود که صدای پیرمردی مرا متوجه خود کرد. با صدایی آرام و دل نشین گفت: «جوان! میدونی اسم اینجا چیه؟» گفتم: «مسجد گوهرشاد دیگه.» با آرامش گفت: «اینو که میدونم. منظورم اینجایی که نشستیم؟»

من که هنوز ملتفت سؤالش نشده بودم با خودم گفتم، آخه از کجا بدونم اسم اینجا چیه؟ هنوز درگیر حدیث نفس بودم که پیرمرد به محراب شبستان خیره شد و گفت: «شما یادت نمیاد یک زمانی یک روحانی اهل معرفتی اینجا نماز می خوند که همه مردم شهر برای اینکه به نمازش برسن سراسیمه خودشون رو به این شبستان می رسوندن. شلوغ ترین نماز جماعت حرم به امامت ایشون بود. ما بهش می‌گفتیم «شیخ علی اکبر» اصالتا اهل نهاوند بود، ولی سال ها در مشهد زندگی می‌کرد.» کم‌کم حرف های پیرمرد توجهم را جلب کرد. هنوز نمی دانستم علت اینکه این سخنان را به من می‌گوید چیست؟ بیشتر به او نزدیک شدم تا حرف هایش را بهتر بفهمم. او ادامه داد: «اسم اینجا شبستان نهاوندیه. من همیشه خودم رو به صف اول می رسوندم تا بعد نماز از سخنان اخلاقی و معرفتی ایشان استفاده کنم. معروف بود که زمانی آشیخ علی اکبر نهاوندی برای اقامه نماز ظهر به اینجا آمد و نماز رو خواند. یک باره بلند شد و به مکان دیگری رفت و نماز عصر رو در مکان دیگری اقامه کرد. مدت کوتاهی نگذشت که سقف اون شبستان فروریخت. همه بهت زده شده بودند. یعنی چطور آیت ا... فهمیده بود که این اتفاق قرار است بیفته؟ از آن زمان به بعد این جا به شبستان نهاوندی معروف شد.»

هنوز متوجه نشده بودم که این پیرمرد از کجا آمده بود. برای چه این حرف ها را به من زد؟ اما حرف های دل نشین پیرمرد من را متوجه یکی از علمای شناخته شده مشهد کرد که هیچ آشنایی با او نداشتم. از همانجا سری به کتابخانه آستان قدس زدم. منابع مربوط به علمای مشهد را زیر و رو کردم تا بالاخره نامی از او یافتم.

شیخ علی اکبر نهاوندی متولد سال ۱۲۷۸ قمری در نهاوند بود. او در نوجوانی وارد حوزه علمیه نهاوند شد و دروس مقدماتی را آنجا خواند. سپس برای ادامه تحصیل به حوزه علمیه مشهد مقدس راه یافت. وی مدتی نیز برای کسب دانش در اصفهان به سر برد، سپس به حوزه علمیه تهران رفت.

او در حوزه علمیه تهران، فلسفه و علوم معقول را نزد میرزا محمدرضا قمشه‌ای، میرزا ابوالحسن جلوه و حیدرخان نهاوندی آموخت. سپس به عتبات عالیات هجرت کرد و در سامرا، در درس میرزا محمدحسن شیرازی شرکت کرد.

آشیخ علی اکبر در مشهد، علاوه بر تدریس در حوزه، در مسجد گوهرشاد نماز می خواند و هر شب، بعد از نماز به منبر می رفت و به موعظه و ارشاد مردم می پرداخت. موعظه های او سرشار از نکات نغز و مؤثر و با لهجه ای صادقانه و همراه با اخلاص بود.

آیت ا... نهاوندی بیشتر عمرش را به نگارش کتاب سپری کرد و در طول عمر بابرکت خود، حدود سی‌کتاب در موضوعات روایی، معارف اهل بیت(ع) و شرح بر ادعیه تألیف کرد.

او در کتاب جنه العاصمه می نویسد: «خواجه عبدا... انصاری در «نفحات الانس» می‌گوید: «من سیصد هزار حدیث یاد دارم با هزار هزار اسناد. آنچه من در طلب حدیث حضرت مصطفی(ص) کشیدم هرگز احدی نکشیده. یک منزل از نیشابور تادیزباد باران می آمد و من برای آنکه جزوه های حدیث خیس نشود در حال رکوع راه می رفتم و آن ها را در زیر شکم نهاده بودم. شب در نور چراغ، حدیث می نوشتم و فراغت نان خوردن را نداشتم، مادرم نان پاره و لقمه می‌کرد و در دهان من می نهاد. نظیر حالت خواجه از برای خود حقیر نیز اتفاق افتاد. در سال ۱۳۱۸ قمری که از نجف اشرف بیرون آمده و به جانب بلاد عجم می آمدم، آب طغیان نمود و سد کاظمین و بغداد را خراب نمود و از حدود بغداد تا حدود سرای خاکستری را آب گرفته بود. قُفّه در میان آب انداخته و زوّار و عابرین را عبور می دادند. حقیر در میان قفّه به پا ایستاده و مؤلفات فقه و اصول خود را در ساروقی بسته و بالای سرخود نگه داشته بودم که اگر فرضا غرق شدم، اول خود غرق شوم بعد از آن نوبت به آن مؤلفات برسد و تا به حال که این مقام را تحریر می نمایم و مقارن ظهر روز یکشنبه بیست و یکم ماه شعبان المعظم سال ۱۳۴۱ قمری است، اگر مدعی شوم که در منزل خود از بدو تحصیل تا حال غذایی با فراغت بال صرف ننموده، به جهت اشتغال به مطالعه کتب و نوشتجات، همانا ادعایی قریب به صدق نموده‌ام. از خداوند توفیق آن چه را دوست دارد و مورد رضایت اوست مسئلت دارم.»

آیت ا... نهاوندی سرانجام در روز سه شنبه نوزدهم ربیع الثانی سال ۱۳۶۹ قمری در سن نودویک سالگی چشم از جهان فروبست و به لقای حق شتافت. با اعلام وفات این بزرگ مرد از مأذنه مساجد و حرم رضوی، مردم دسته دسته به کوچه ها و خیابان ها ریختند و بدن مطهر این عالم ربانی را با اندوه و ماتم فراوان در «دارالسعادة» حرم مطهر رضوی تشییع کردند.

هنر روز

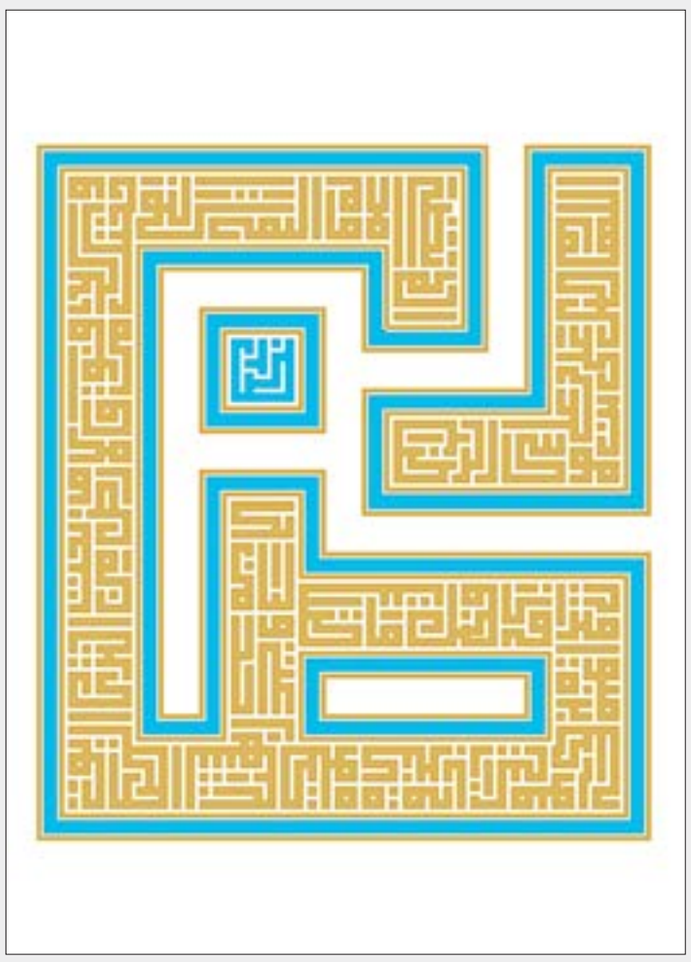

صلوات خاصه امام رضا(ع) با خط کوفی بنایی، اثری از طاهر نبی زاده

روایت رضوی

دوهزار سال خستگی در ۱۵ سالگی

مرتضی درخشان
نویسنده و روزنامه نگار

تعطیلات فروردین ۱۴۰۱، توی سرمای لج درآر آن سال عجیب، سمت زنانه پنجره فولاد، جل و پلاس زنی پهن بود و سر دختری را روی پا داشت، زنی که به واسطه پتوهای روی سرش بزرگ‌تر از هیبت واقعی خودش بود، اما به واسطه گریه های بلندش از قد و قواره طبیعی کوچک‌تر به نظر می رسید! بند سبزی از زیر پتو به پای دختر بسته بود و دختر که پانزده یا شانزده ساله به نظر می رسید، تنش را زیر پتو تکان می داد، با عضلات گرفته و حرکات بریده بریده ای که طبیعی نبودند. امیر جلو رفت و در برگشت با لهجه کرمانی تندی توی گوشم گفت: سِوِر اومده بگیره بره یا می گیره یا می میره! توی دلم گفتم: بگیره بره؟ کجا بره؟ ما سر ضبط یک سریال نمایشی بودیم و قرار بود صحنه شفا گرفتن یک کودک روی ویلچر را ضبط کنیم. از آن صحنه های خطرناک است. شما هرقدر که به حاضران در صحنه توضیح بدهید باز هم خطر باور کردن بعضی ها وجود دارد. تا عوامل آماده شوند از مسیری که اجازه می دادند تا آنجایی که می شد جلو رفتم تا از نزدیک دخترک را ببینم. چشم هایش را از درد به هم فشار می داد و گردن خشکش را که به عقب خم شده بود به سمت جلو می کشید.

انگار روی لبه دنیا ایستاده بود و با پریدن یک نیم قدم فاصله داشت، به قدر یک خم شدن! صورتش من را یاد سال آخر حسین می انداخت، حسین که از شیمیایی پدرش بیماری خونی به ارث برده بود و هر روز کلی قرص می خورد، حسین که قرص هایش را قطع کرد، می گفت خسته شده و به یک سال نکشیده مرد! قیافه دختر پانزده، شانزده ساله هم دوهزار سال خستگی داشت، انگار می خواست زودتر تمام شود، انگار حاجتش این بود. مادرش اما چشم هایش را این طرف و آن طرف می چرخاند، انگار که مراقب است اگر هیبت عزرائیل را دید خودش را روی دخترش بیندازد، انگار می خواست برای زنده ماندن دخترش انتحاری بزند، مرگ اما این حرف ها حالی اش نمی شود. چه دوئل مخوفی! من که توی سر مادر و دختر نبودم، اما توی سر خودم چنان آشوبی بود که حد و حساب نداشت. امیر وزیری پور تهیه کننده کار بود، گفت: دختر خیلی توی پیشانی اش چروک ناامیدی افتاده، مادر اما حرف حساب نمی فهمد، امیر می گوید: بالاخره بعضی وقت ها نمی شود، ولی این حرف ها را نمی شود که به مادر زد، می شود؟ گفتم: امیر، ما که مجوز داریم، یک دوربین بکاریم و فقط از این دوتا ضبط کنیم، ببینیم بند سبز می برد یا گرهش باز می شود؟ گفت: اگر برید چه؟ خشکم زد، یک آن با خودم فکر کردم که اگر پایم را از حرم بیرون گذاشتم و مردم، اگر رفتم و برنگشتم چطور به کرم رضا کافر بمیرم؟ من آن قدر ایمان نداشتم که چهارچشمی به آن دونگاه کنم، از امام نه، از خودم می ترسیدم. سرم را چرخاندم، گفتم: بیا نبینیم، توی این دوئل هرکسی برنده شود ما می میریم. چرخیدیم سر کارمان، نمی شد اما، زیرچشمی گاهی نگاه می کردم ولی سریع چشم می دزدیدم. پدر که ویلچر را هل می داد با دخترش جلو آمد، کنار سقاخانه رسید، حرف هایش را رو به گنبد زد، اشک ریخت و ناگهان دختر شفا گرفت و پدرش را صدا کرد، زن ها دورتا دور ویلچر حلقه زدند و واقعا اشک ریختند، بغض کرده بودم از گریه واقعی آدم ها. پلان های خرد را گرفتیم و محمد فراهانی کات داد. اذان صبح شده بود. برگشتم، پای پنجره فولاد نه مادری بود، نه دختری!

حدیث

امام رضا(ع):

«اَلْمُسْتَبِرُ بِالْحَسَنَةِ يَعْدِلُ سَبْعِينَ حَسَنَةً، وَالْمُذِيعُ بِالسَّيِّئَةِ مَخْذُولٌ، وَالْمُسْتَتِرُ بِالسَّيِّئَةِ مَغْفُورٌ لَهُ»

پنهان کننده کار نیک [پاداشش] برابر هفتاد حسنه است و آشکارکننده کار بد سرافکنده است، و پنهان کننده کار بد آمرزیده است.

(الکافی، ج۲، ص۴۲۸)

چکامه

نگه‌دار دست مرا با نگاهی

رسیدم دوباره به درگاه شاهی ..... چه شاهی که دارد ز شاهان سپاهی
فلک آستانی ملک پاسبانی ..... ضمان کارگاهی جنان بارگاهی
سلام ای غریبی که در صبح محشر ..... ندارم به جز مُهر مِهرت گواهی
خیالت به سر خون هجرت به گردن ..... به شوق تو کردم چه شال و کلاهی
شلوغ است دورت ولی شد فراهم ..... عجب خلوتی خلوت دلبخواهی
چو آیینه از بس که دل نازکی تو ..... توان تا حریمت رسیدن به آهی
تو آیینه آیینه نوری و نوری ..... تو مهری چه مهری تو ماهی چه ماهی
تو را مهر گفتم؟ تو را ماه خواندم؟ ..... عجب کسر شأنی عجب اشتباهی
که مهر است در محضرت مرده شمعی ..... که ماه است پیش رخت روسیاهی
گرفته ست خورشید اذن دمیدن ..... ز نقاره خانه دم هر پگاهی
تویی شرط توحید و بی تو بقینا ..... همه نیست توحید جز لاإلهی
اگر ابر لطفت به محشر ببارد ..... نماند ثوابی نماند گناهی
به لطف تو کاه ثواب است کوهی ..... به بذل تو کوه گناه است کاهی
لب دره نفس لغزیده پایم ..... نگه دار دست مرا با نگاهی
منم آن گنهکار امیدواری ..... که دارد ز لطف تو پشت و پناهی
ندانم چگونه برآیم ز شکرش ..... اگر راه دادی مرا گاه گاهی
الهی مرا از حریمش مکن دور ..... مرا از حریمش مکن دور الهی

محمود حبیبی کسبی

عکس زائر

مجاوران علوی، زائران رضوی

دَلال خانم به همراه پسر و عروس و نوه‌اش از نجف اشرف آمده بودند مشهد الرضا(ع)، آن ها شفای فاصله کوچکشان را که مبتلا به بیماری قلبی است در خانه شاه خراسان می دیدند. کیست که نداند ولی نعمت ما امام مهربانی است؟ و آن ها دل بسته و امیدوار به مهر علی ابن موسی(ع) دست پر به بلاد جدش امیرالمومنین(ع) بازگشتند.

عکس: سیده محدثه حسینی/ شهرآرا